

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا أبى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف.

دلیل دوم و سوم و چهارم بر وجود یک متد شرعى:

بحث در استدلال به این سه امر بود برای اثبات این که شارع منهج جدیدی در القاء مطالبش دارد.

یک؛ این که دیدن ائمه علیهم السلام بر اتکاء به قرائن منفصله بوده است به این شکلی که گفته می‌شود که عام‌ها را به واسطه خاص تخصیص بزنند، مطلقات را به واسطه مقیدات تقیید کنند و هکذا.

و دو؛ این که سیره اصحاب ائمه و بعد این سیره منتقل شده به علما، بر این منوال قرار داشته که قهراً وقتی سیره اصحاب ائمه بر این بود کشف می‌کند که این، سیره شارع است و ما ابداعه الشارع است چون متشرعه بما هم متشرعه قهراً مقید هستند به این که آن را که از شرع گرفتند عمل کنند.

و بیان سوم و دلیل سوم این بود که اجماع، حالا اجماع منقول یا محضّل که علما اجماع کردند بر این که این روش یک روش شرعى است و باید این جوری عمل بشود.

اشکال: (2:12)

در مقابل این سه بیان، شواهدی و قرائنی اقامه شده بر این که علی ضوء آن‌ها احد الامرین لازم می‌آید یا این که از پرتو آن قرائن و شواهد ما جزم پیدا می‌کنیم به این که چنین مطلبی درست نیست که دیدن ائمه علیهم السلام بر این بوده یا سیره علما بر این بوده و متشرعه و اصحاب ائمه و یا اجماع داشته باشیم. علی ضوء این قرائن و شواهد هر سه تائید این مطلب باطل می‌شود و ما جزم پیدا می‌کنیم به عدم این‌ها. و یا مطلب دوم، یعنی اگر جزم به عدم پیدا نکنیم لاقلاً مشکوک می‌شود برای ما و احراز نمی‌کنیم آن سه امر را. احراز نمی‌کنیم وجود این دیدن و روش را در ائمه و این روش را در اصحاب ائمه علیهم السلام و این که اجماعی بر این مطلب باشد.

حالا آن شواهد و قرائن:

شاهد اول: (3:39)

شاهد اول همان مطلبی بود که دیروز از محقق حائری قدس سره در دُرر نقل کردیم که ایشان فرمود به شهادت فرمایش شیخ در مقدمه استبصار که ایشان فرموده است در موارد عام و خاص، مطلق و مقید، اظهر و ظاهر، حتی در همین موارد، باید به اخبار علاج

عمل کرد نه جمع کرد به آن نحوی که گفته می‌شود و رایج است. خب این مطلب از شیخ طوسی که در آن عصر می‌زیسته است هم دلالت می‌کند پس اجماعی نیست اگر اجماعی بود چطور مثل شیخ که مخالفت دارد می‌کند. بعد شیخ انصاری در رسائل حتی از صاحب حدائق هم نقل کرده که ایشان هم در مواردی که امری داشته باشیم و بعد ترخیص داشته باشیم، به قرینه ترخیص دست از وجوب آن امر برداریم آن را هم ایشان اشکال کرده، گفته این در احادیث چنین چیزی نیست. و کأنّ إخبار علاج را گفته باید پیاده بکنیم.

بنابراین حال صاحب حدائق از متأخر المتأخرین است ولی باز اگر اجماعی بود خیلی بعید بود ایشان که این قدر به اجماعات و این‌ها توجه می‌کند. ولی مثل شیخ طوسی وقتی این مطلب را بفرماید، این اجماع زیر سؤال می‌رود و هم چنین وجود یک سیره کذاییه زیر سؤال می‌رود برای این که اگر این سیره بود، این قدر واضح بود شیخ که این جور متوکل در حدیث و در سیره و در همه این امور هست چطور ایشان متوجه نشده و باز اگر این دیدن ائمه علیهم السلام بود و ایشان هم قریب العصر به آن زمان هست، خب چطور این‌ها را متوجه نشده. زمانی بوده که این‌ها باید سینه به سینه، نسل به نسل، چون قریب بودند خیلی، باید منتقل می‌شد، متوجه می‌شد.

پس مخالفت شیخ طوسی آن هم در کتاب خبر، در کتاب حدیث، این باعث می‌شود که یا ما جزم پیدا کنیم این دعاوی ثلاثه باطل است یا لاقول در اثباتش شک کنیم که بوده یا نبوده. خب این بیانی بود که محقق حائری قدس سره بر اساس این آن حرف‌ها را جواب داده. این شاهد اول.

شاهد دوم: (6:20)

شاهد دوم مطلبی است که شیخ اعظم در رسائل از خلاف شیخ طوسی نقل می‌فرماید. شیخ رضوان الله علیه در خلاف، جلد 1، صفحه 451 تا 453 یک مسأله‌ای را عنوان می‌کند در باب صلات راجع به این که «من زاد فی صلاته رکعة» نمازش چطور است. دو طایفه روایات نقل می‌کند. یکی آن روایاتی که می‌گوید «من زاد فی صلاته فلیعد.» نماز را باید اعاده کند یعنی نماز باطل است و باید اعاده بکند. بعد در پایان چند روایت را نقل می‌کند که در آن روایات تفصیل داده شده. مثلاً «روی زراره قال: سَأَلْتُ عَنْ رَجُلٍ صَلَّى خَمْسًا» نماز چهار رکعتی بوده، پنج رکعت خوانده. «فَقَالَ إِنْ كَانَ جَلَسَ فِي الرَّابِعَةِ قَدَرِ التَّشَهُّدِ فَقَدْ تَمَّتْ صَلَاتُهُ». تفصیل می‌دهد می‌گوید: اگر بعد از رکعت چهارم یک مقداری جلوس کرده و نشسته به اندازه‌ای که یک تشهد خوانده بشود ولو تشهد نخوانده ولی به اندازه یک تشهد خواندن جلوس کرده، تمت صلاته. خب این روایت نسبتش با آن روایاتی که می‌گوید «مَنْ زَادَ فِي صَلَاتِهِ فَقَلْبُهُ الْإِعَادَةُ.» چه نسبتی است؟ این اخص مطلق است دیگر. آن عام است، می‌گوید هر کس در نمازش اضافه کند این نماز باطل است، چه به اندازه یک تشهد نشسته باشد چه به اندازه یک تشهد ننشسته باشد. این نماز چه نماز ظهر باشد، چه عصر باشد، چه عشاء باشد، هر کدام می‌خواهد باشد اطلاق دارد. این روایتی که می‌گوید اگر به اندازه تشهد نشسته این اخص مطلق از آن می‌شود. خب طبق این مسلک رایج اگر بگویید عرفی است این مسلک، باید تخصیص بخورد. اگر انکار عرفیت می‌کنید می‌گویید نه منهج شرعی که شارع ابتدعه که عام را به خاص تخصیص می‌خورد، خب باید تخصیص بزنید. اما شیخ چه فرموده؟ فرموده:

«و قد تكلما على الجمع بين هذه الأخبار فى الكتابين المقدم ذكرهما

يعنى تهذيب و استبصار

و إنما قوينا الطريقة الأولى

که بطلان باشد. چرا؟

لأنه قد ثبت أنَّ الصلاة فى ذمته بقیين و لا تبرأ ذمته الا بیقین.

چون اشتغال یقینی این جا که معلوم است، این اشتغال یقینی برائت یقینی می‌خواهد. بخواهد به این روایت عمل بکند و بگوید اگر ما به اندازه تشهد نشستیم کفایت می‌کند، برائت یقینی پیدا نمی‌کند.

و لا تبرأ ذمته الا بیقین، و إذا زاد فى الصلاة لا تبرأ ذمته إلا بإعادتها.

این استدلال اول ایشان است. خب این استدلال اول البته منهجی نیست چون اشتغال یقینی یقتضی البرائة الیقینی درسته. اگر ما به این روایت عمل کردیم خب برائت یقینی برای ما پیدا می‌شود. چون وقتی شارع دستور داد این کار را بکن، خب برائت یقینی پیدا می‌شود.

و أيضا فإن هذه الاخبار تضمنت الجلوس مقدار التشهد من غير ذكر التشهد...

این اخبار گفته فقط به اندازه تشهد بنشینید، نگفته تشهد هم خوانده باشد.

و عندنا أنه لا بد من التشهد، و لا يكفى الجلوس بمقداره، و إنما يعتبر ذلك أبو حنيفة...

ابوحنیفه است که می‌گوید اگر این قدر بنشینی کفایت می‌کند.

فلأجل ذلك تركناها. [1]

به خاطر این ما این روایت را کنار گذاشتیم. خب ایشان این جا چه می‌فرماید؟ خب با این که اخص مطلق است، حمل بر تقيه کردن در جایی است که تعارض باشد، قابل جمع نباشد. این شیوه آن جا به کار نرود و الا ما در عام و خاص، خاص را مقدم بر عام می‌داریم ولو خاص مطابق با عامه باشد. ما در متعارضین بالتباین است که اگر یکی مخالف عامه بود، یکی موافق عامه بود، موافق عامه را می‌گذاریم کنار. اما آن جایی که این چنین نباشد، جمع داشته باشد، آن جا این کار را نمی‌کنیم. پس شما ببینید در این فرع فقهی مرحوم شیخ برخلاف این مسلک رایج که گفته می‌شود مسلک عرفی است در نزد عده‌ای، یا گفت می‌شود مسلکی است که ابتدعه الشارع عمل کرده. این جا ما باید تخصیص بزنیم ولو این خاص ما مطابق عامه باشد. و کم له من نظیر در فقه. این جاها که نمی‌آیند حمل بر تقيه بکنند، دست بردارند و عمل به آن عمومات بکنیم.

پس این فتوای شیخ، این روش شیخ در این جا نشان می‌دهد که عند الشیخ حمل عام بر خاص، این به عنوان این که دیدن ائمه بوده قبول ندارد، به عنوان این که دیدن فقهاء و اصحاب ائمه علیهم السلام بوده، ایشان قبول ندارد، به عنوان یک امر مجمّع علیه است که علما بر آن اتفاق دارند که کشف از قول معصوم می‌کند قبول ندارد فلذا مخالفت کرده،

آن جور مشی نفرموده.

سؤال: ببخشید اگر یک تقیه‌ای باشد ...

جواب: از کجا می‌گویید تقیه است. فقط موافق با آن است. عرض می‌کنیم دیگر. عرض کردیم تقیه در جایی به ما دستور داده شده حمل بر تقیه بکنید که متباین باشند. اما نه متباین نیستند جمع دارند حالا به قول آن‌ها جمع عرفی دارند. خب جمع عرفی دارند ولو یکی‌اش مطابق عامه باشد، مهم نیست، آن جا که حمل بر تقیه نمی‌شود.

این هم شاهد دوم. این شاهد دوم و شاهد اول را شیخ اعظم در رسائل ذکر کرده. شاهد اول، محقق حائری هم در درر ذکر کرده ولی شاهد دوم را دیگر محقق حائری ذکر نفرموده.

شاهد سوم: (13:46)

شاهد سوم ما نقله المحقق السيستاني دام طله به حسب محکی در این تقریرات از مرحوم صدوق در من لایحضره الفقیه. در جلد 1، صفحه 162 از طبع اسلامی که حالا من داشتم. صدوق رضوان الله علیه این جا دو تا روایت، یعنی دو طائفه روایت نقل می‌کند در باره نماز در مقابل سراج و آتش و این‌ها.

«وَعَنِ الرَّجُلِ

یعنی علی بن جعفر، عن أخيه موسى بن جعفر سلام الله عليه،

هَلْ يَصْلُحُ لَهُ أَنْ يُصَلِّيَ وَ السَّرَاجُ مَوْضُوعٌ بَيْنَ يَدَيْهِ فِي الْقِبْلَةِ...

چراغی روشن است در طرف قبله در روبروی این مصلی.

قَالَ لَا يَصْلُحُ لَهُ أَنْ يَسْتَقِيلَ النَّارَ.

حضرت فرمود درست نیست برای آن که استقبال کند آتش را. بعد از ذکر این حدیث صدوق می‌فرماید:

هَذَا هُوَ الْأَصْلُ الَّذِي يَحِبُّ أَنْ يُعْمَلَ بِهِ.

بعد می‌فرماید:

فَأَمَّا الْحَدِيثُ الَّذِي رُوِيَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: لَا بَأْسَ أَنْ يُصَلِّيَ الرَّجُلُ وَ النَّارُ وَ السَّرَاجُ وَ الصُّورَةُ بَيْنَ يَدَيْهِ...

اشکالی ندارد که نماز بخواند و آتش یا چراغ یا صورت و عکس بین یدیه باشد.

لَإِنَّ الَّذِي يُصَلِّي لَهُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ.

در روایت تعلیل شده. می‌فرماید چون آن کسی که این دارد برای او نماز می‌خواند که خدای متعال باشد، این نزدیک‌تر است به او تا این‌ها. خب این‌ها باشند، خب این‌ها مثل

دیوار هستند، مثل فلان هستند. این جوری تعلیل شده.

لَاَنَّ الَّذِي يُصَلِّي لَهُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنَ الَّذِي يَتَنَزَّاهُ بِهِ.

خب ایشان فرمود که آن حدیث اول که گفت «لایصلح» فرمود:

هَذَا هُوَ الْأَصْلُ الَّذِي يَجِبُ أَنْ يُعْمَلَ بِهِ.

اما این حدیث:

فَهُوَ حَدِيثٌ يُرْوَى عَنْ ثَلَاثَةٍ....

فلان تا این جا می فرماید که:

وَ لَكِنَّهَا رُخْصَةٌ افْتَرَتْ بِهَا عَلَّةٌ...

این که فرمود عیب ندارد یک رخصتی است که داده شده. که «افترتت بها علة» که کنارش علت هم ذکر شده بود که همان بود «لأن الذي يصلی له أقرب إليه» این علتی است که ذکر کردند.

صَدَرَتْ عَنْ ثِقَاتٍ ثُمَّ انْصَلَتْ بِالْمَجْهُولِينَ وَ الْإِنْقِطَاعِ فَمَنْ أَخَذَ بِهَا لَمْ يَكُنْ مُخْطِئًا...

کسی که به این رخصت اخذ بکند خطاکار نیست.

بَعْدَ أَنْ يَعْلَمَ أَنَّ الْأَصْلَ هُوَ النَّهْيُ...

باید بداند آن که اصل در باب است همان نهی است که در آن روایت بود.

وَ أَنَّ الْإِطْلَاقَ...

اطلاق و آزادی، این اطلاق در این جا معنایش اطلاق در مقابل عموم نیست، این یعنی آزادی. مثل کل شیء مطلق حتی یرد فيه النهی.

هُوَ رُخْصَةٌ وَ الرُّخْصَةُ رَحْمَةٌ. [2]

این کأنّ حالا این یک مسأله‌ای است و یک بابی است، حالا این جا مرحوم صدوق که چیزی که ما قطع داریم که یک امری واجب است یا حرام است، شارع می‌تواند بگوید انجام بده یا انجام نده؟ این یک بحثی است در اصول شده در باب حجیت قطع. بعضی‌ها گفتند آره می‌شود. چرا؟ برای این که عقل که دیگر کاسه از آش داغ‌تر نیست. می‌گوید اگر خود مولی گفته واجب است حالا دارد رخصت می‌دهد. آن وجوب سر جایش هست حالا رخصت داده. یا حرام است حالا رخصت داده. عقل در صورتی که رخصت داد نمی‌گوید آن وجوب را امثال کن. می‌گوید بله واجب کرده اما به من اجازه داده. حالا این می‌شود یا نمی‌شود. حتی مثل شهید صدر هم می‌گوید آره همین جور است. منتها می‌گوید شارع نمی‌تواند چنین کاری را بکند. ولی عقل حکمش چیست؟ تعلیقی است.

سؤال: لغویت پیش نمی‌آید.

جواب: نه آن مسأله آخری است. نمی‌تواند بکند.

اما حکم عقل چیست؟ حکم عقل این است که اگر آن دستوری داد و شما به دستورش قطع پیدا کردید، اگر ترخیص نداد باید انجام بدهی. حالا اگر ترخیص داد که دیگر تو مسؤولیتی نداری. بله او نمی‌تواند ترخیص بدهد چون حالا شما بگو لغویت است، آن یکی می‌گوید تناقض در ذهن عبد است، آن یکی می‌گوید چون نمی‌تواند تصدیق بکند. می‌گوید چطور می‌شود اگر عقیده‌اش. ولی اگر فرض کردیم اجازه داد، ما می‌گوییم خب اجازه داده خودش. این معنایش این است که پس حکم عقل در ذاتش تعلیق افتاده که واجب است امتثال، فرمانبرداری اگر خودش نگوید نمی‌خواهم.

خب این را بزرگانی می‌گویند حتی بعضی‌هایشان هم می‌گویند در عملاً هم هست مثل سید یزدی قدس سره. این در بحث حجیت قطع و ذاتیت قطع آن جاها بیان شده. حالا کأن این جا از ایشان هم چنین چیزی استفاده می‌شود. می‌گوید بله آن نهی است و ما هم دست از آن برنمی‌داریم. آن که باید معتقد باشیم همین است که فرمود حرام است، باطل است جلوی نار نماز بخوانید. اما حالا این‌ها روایتی نقل کردند که آمده گفته عیب ندارد. این یک رخصتی است، رخصت هم رحمت است. حالا می‌شود به این اخذ کرد ولی باید از نظر حکم شرعی معتقد باشیم که نه نمی‌شود نماز خواند.

سؤال: بالاخره چه شد؟

جواب: بالاخره این شد که معتقد باش که جایز نیست ولی اگر بخوانی عیب ندارد چون رخصت است از طرف شرع.

این فرمایش ایشان.

خب این جا محقق سیستانی فرموده خب این که دیگر روشن است. آن نهی است، این ترخیص است، طبق روال باید چه کار بکنیم؟ حمل بر کراهت بکنیم. دیگر این همه دنگ و فنگ و این حرف‌ها را ندارد. اگر قبول بود که دیدن ائمه بر این بود که تکیه بر منفصلات می‌کنند برای این که امر یا نهی مراد جدی‌اش الزام نیست، خب این جا راه آسانش همین بود دیگر، و این قدر حرف و این‌ها نداشت. اگر با سیره اصحاب ائمه و کذا آن بود، خب دیگر این حمل بر کراهت می‌کرد. و هکذا. اصلاً می‌گوید باید معتقد باشیم که این طور است. این طبق این مسلک تشریع است. حرام است ما معتقد باشیم به این که این حرام است یا باطل است چون تشریع است. ولی ایشان می‌گوید نه باید معتقد باشی به آن.

خب مثل صدوقی که اسبق است از شیخ طوسی، ایشان اگر یک چنین مسلک مسلمی بود این حرف‌ها را می‌زد؟ این مطالب را می‌فرمود؟ این هم شاهد سوم است بر این که این ادعاهای ثلاثه که گفته شد یا جزم به خلافتش پیدا کنیم یا لااقل بگوییم ثابت نیست. با وجود این چیزها برای ما ثابت نیست.

سؤال: .. تفصیل مرحوم صدوق از کراهت همین باشد. ... نهی باشد لکن رخصت فی العمل. ایشان هم در واقع دارد همان جمع عرفی منهج خاص را انجام می‌دهد.

جواب: نه این حرف‌ها نیست. می‌گوید باید معتقد به آن باشی اما عملاً این کار را بکنی عیب ندارد.

این جا البته مراجعه بفرمایید یک دغدغه‌های دیگری هم هست که ایشان سند را یک جوری اشکال کرده و بعد یک جوری درستش کرده، آن‌ها هم یک بالاخره فرمایشاتی است که

این جا، با این که دیدنش آن چنان نیست که حالا در این کتاب بحث‌های... چون کتاب فتوایی است. اما این جا حالا یک اشکال‌هایی در سند کرده و بعد یک جوری خواسته درستش کند که آن‌ها را من حذف کردم در خواندن.

شاهد چهارم: (23:20)

شاهد چهارم این هست که از مقدمه شیخ طوسی قدس سره در تهذیب استفاده می‌شود که در زمان آن بزرگوار و آن ازمنه یک فتنه بزرگی در شیعه وجود داشته و آن فتنه این بوده که جماعت کثیری از شیعیان این‌ها در اضطراب و غلق افتاده بودند در اثر این تعارض و اختلافات روایات که این‌ها چه می‌شود؟ به حدی این فتنه عمیق بوده و مؤثر بوده که عده‌ای اصلاً دست از عقاید حقه شیعه برداشتند و این‌ها رفتند به طرف عامه حتی نام بعضی از آن‌ها را ایشان می‌برد که مثل ابی الحسن هارونی یا هروی که:

«كان يعتقد الحق و يدين بالأمامة فرجع عنها لما إلتبس عليه الأمر في اختلاف الأحاديث و ترك المذهب و دان بغيره.

البته ایشان می‌فرماید این آدم‌هایی که این جوری شدند...

و هذا يدل على أنه دخل فيه يعني في التشيع على غير بصيرة و اعتقد لمذهب من جهة التقليد.

معلوم می‌شود شیعه‌گری‌اش هم روی تقلید بوده نه روی استدلال و دلیل بوده و الا....

لأنَّ الإختلاف في الفروع لا يوجب ترك ما ثبت من ...» [3]

خب حالا این‌ها این جا اشکال دارد این باعث نمی‌شود دست از آن که برهان بر آن اقامه شده برداری. این معلوم می‌شود دخولش در مذهب هم یک دخول تقلیدی و علی بصیرة ایشان می‌فرماید نبوده.

حالا یک مشکله این جوری در آن زمان بوده و بعد مصلحین و کسانی که ناراحت بودند از این وضعیت پیش آمده این‌ها می‌آیند خدمت شیخ طوسی با این که شیخ طوسی در آن زمان جوان بوده و وارد بغداد شده بوده اما یک جوان فرهیخته بود. دورش جمع می‌شوند که بیا یک علاجی درست کن، بیا این روایات را روشن کن تا این که این فتنه خاموش بشود، این فتنه‌ای که باعث شده خروج از مذهب پیدا بشود یا تزلزل در دل‌ها پیدا بشود و ایشان به خاطر این جهت می‌فرماید من دیدم این این افضل قربات الی الله است، به خاطر این، این تهذیب را تصنیف کردم که حل اختلاف کنم و بگویم نه این جوری نیست که شما ...

خب این جا که حالا من بد نیست یک مقدار این عبارت را بخوانم:

«ذَاكَرْنِي بَعْضُ الْأَصْدِقَاءِ أَيْدَهُ اللَّهُ وَمَنْ أُوجِبَ حَقُّهُ عَلَيْنَا...

ذاکرنی به چه؟

بِأَحَادِيثِ أَصْحَابِنَا أَيْدَهُمُ اللَّهُ وَ رَجِمَ السَّلَفَ مِنْهُمْ وَ مَا وَقَعَ فِيهَا مِنَ الْإِخْتِلَافِ وَ التَّبَايُنِ وَ

الْمُتَاقَاةُ وَ النَّصَادُ...

خب شما ممکن است بگویند این حرف‌ها متباینات را شامل می‌شود. عام و خاص و مطلق و مقید را شامل نمی‌شود. اما وقتی به تهذیب مراجعه می‌کنید می‌بینید اکثر آن جاهایی که اختلاف‌ها را خواسته حل بکند همان عام و خاص‌ها است، مطلق و مقیدها است، قرینه و ذو القرینه‌ها است، یک بخشی‌هایی هم آن متباینات است. پس معلوم می‌شود این عبارات شامل همه آن‌ها که بعد ایشان در صدد برآمده می‌شود.

حَتَّى لَا يَكَادُ بَيِّنُ قُحْرٍ إِلَّا وَ يَرَاهُ مَا يُصَادُّهُ وَ لَا يَسْلَمُ حَدِيثُ إِلَّا وَ فِي مُقَابَلَتِهِ مَا يُتَافِيهِ حَتَّى جَعَلَ مُخَالِفُونَا ذَلِكَ مِنْ أَكْثَرِ الطُّغُوعِ عَلَى مَذْهَبِنَا وَ تَطَرَّفُوا بِذَلِكَ إِلَى إِبْطَالِ مُعْتَقِدِنَا وَ دَكَّرُوا...

یک قیاس جدلی سنی‌ها بر علیه شیعه راه انداخته بودند. می‌گفتند شماها به ما اشکال می‌کنید می‌گویید این اختلافی که شما دارید، این اختلافات شما دلیل بر بطلان مذهب‌تان هست. آن‌ها می‌گفتند اگر این حرف درست باشد این اختلاف روایات شما پس دلیل بر بطلان مذهب خودتان است.

وَ دَكَّرُوا أَنَّهُ

یعنی ذکرُوا المخالفين

لَمْ يَزَلْ شُبُوحُكُمْ السَّلَفُ وَ الْخَلْفُ يَطْعُنُونَ عَلَى مُخَالِفِهِمْ بِالْإِخْتِلَافِ الَّذِي يَدِينُونَ اللَّهَ تَعَالَى بِهِ...

می‌گفتند مالک آن جوری گفته، نمی‌دانم ابوحنیفه این جوری گفته، شافعی آن جوری گفته و فلان. دین خدا مگر این جوری است که این قدر اختلاف‌ها چیست.

وَ يُسْتَعُونُ عَلَيْهِمْ بِإِقْتِرَاقِ كَلِمَتِهِمْ فِي الْفُرُوعِ...

تشیع می‌کنند سلف شما، علمای شما، قدیمی‌ها و حالایی‌ها بتان به مخالفین به این که اختلاف در فروع چیست که شما دارید.

وَ يَذْكُرُونَ أَنَّ هَذَا مِمَّا لَا يَجُوزُ أَنْ يَتَّعَبَ بِهِ الْحَكِيمُ...

گفتند این فروع مختلفه این‌ها چیزی نیست که جایز باشد که با آن عبادت بشود حکیم یا حکیم ما را متباعد به آن بکند و بگوید وظیفه شما این است.

وَ لَا أَنْ يُبَيِّحَ الْعَمَلَ بِهِ الْعَلِيمُ...

علیم که خدای متعال باشد اباحه کند عمل به این اختلافات را. بعد گفتند شما به ما این جور اشکال می‌کنید. علمای قبل شما و حالای شما به ماها این جوری اشکال می‌کردید.

وَ قَدْ وَجَدْنَاكُمْ أَشَدَّ إِخْتِلَافًا مِنْ مُخَالِفِيكُمْ وَ أَكْثَرَ تَبَاطُحًا مِنْ مُتَابِعِيكُمْ وَ وُجُودَ هَذَا الْإِخْتِلَافِ مِنْكُمْ مَعَ اعْتِقَادِكُمْ بَطْلَانَ ذَلِكَ دَلِيلٌ عَلَى قَسَادِ الْأَصْلِ...

این همان جدل است. این اختلاف را می‌بینید و خودتان هم می‌گویید اختلاف دلیل بر بطلان مذهب است که به ما اشکال می‌کنید. پس بنابراین به برهان جدل باید گفت که

این...

حَتَّى دَخَلَ عَلَى جَمَاعَةٍ مِمَّنْ لَيْسَ لَهُمْ قُوَّةٌ فِي الْعِلْمِ وَلَا بَصِيرَةٌ يُوْجُوهُ النَّظَرِ وَمَعَانِي
الْأَلْقَاطِ شُبْهَةٌ...

این حرف‌های مخالفین که امروز هم همان روزهایی است که این مخالفین ما، تکفیری‌ها و این شبیهاتی که با این رسانه‌های عمومی و این‌ها القاء می‌کنند، این خطر الان هم وجود دارد که اگر این فراگیر بشود در ذهن‌های جوان‌های بیچاره مردم عوام، حتی حوزه‌ها، این آقایی که قم بود و می‌دیدم ایشان را، شرح عروه هم چند جلد نوشته و حالا شده سنی و جزو وهابی‌های خیلی خراب، خب کسی بود که در حوزه درس خارج هم می‌گفت، اجازه اجتهاد هم از بعضی علمای قم دارد.

سؤال: پدرش سنی بوده.

جواب: خیلی خب این‌ها بالاخره مستبصر شده بود.

وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ رَجَعَ عَنِ اعْتِقَادِ الْحَقِّ لِمَا اسْتَبَّ عَلَيْهِ الْوُجْهُ فِي ذَلِكَ وَ عَجَزَ عَنْ حَلِّ الشُّبْهَةِ
فِيهِ...

یک عده در شک و شبهه افتادند، حالا سنی هم نشدند ولی در شک و شبهه افتادند و دو دل شدند. جماعت کثیره‌ای هم اصلاً دست از مذهب برداشتند، بعد می‌فرماید:

سَمِعْتُ شَيْخَنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَيَّدَهُ اللَّهُ تَعَالَى

یعنی غضائری

يَذْكُرُ أَنَّ أَبَا الْحُسَيْنِ الْهَارُونِيَّ الْعَلَوِيَّ كَانَ يَعْتَقِدُ الْحَقَّ وَ يَدِينُ بِالْإِمَامَةِ فَارْجَعْ عَنْهَا...» [4]

که خواندم قبلاً عبارتش را.

حالا این جا به این مطلب و این فتنه و این واقعه استشهاد می‌شود برای این که خب اگر این جمع این جوری خیلی جمع رند آسان معلومی بود که دأب ائمه این است و می‌گویند این را قرینه بر آن قرار بدهید، اختلافی دیگر نیست. خب اگر این بود و واضح بود که دأب ائمه این است اصلاً شبهه ایجاد نمی‌شد. خب معلوم بود برای همه، عام و خاص که می‌گوید این‌ها اختلاف با هم دارند. همین داستان و این واقعه تأیید می‌کند آن حرفی که سابقاً می‌زدیم می‌گفتیم این دیدن عرفی نیست. خب اگر یک چیز عرفی بود که دیگر این نداشت. این واقعه و این فتنه هم دلالت می‌کند بر این که آن که می‌گوید آقا این‌ها دیدن عرف است، این نیست. خب اگر دیدن عرف بود که خب این شبهه پیش نمی‌آمد. هم آن که می‌گوید این من الواضحات است که در دیدن ائمه علیهم السلام بر این بوده، خب اگر من الواضحات بود که دیدن ائمه علیهم السلام است باز مشکلی نداشت. چون همان که این حرف‌ها را زده گفته من دأبم این است. و هم این که دیدن علما و سیره اصحاب ائمه بوده این هم اگر بود باز این جور پیش نمی‌آمد و همین که اگر اجماع علماء و امر مسلمی بود. پس خود این واقعه یکشف که یا این قطعاً این جوری نبوده یا برای ما شک ایجاد می‌کند. این بیان اول که در لابلای سخنان منقول از محقق سیستانی هم پیدا می‌شود چنین تقریری. فرموده:

«فإنّه لو كانت هذه الجموع موجودة (حالا بعضی کلماتش را شاید من نیاورده باشم) و كانت واضحة عند العرف و العلماء لما حدث تلك المشاكل المترتبة على الأخبار المتعارضة و خاصة المشكلة العقائدية.

این مشكله عقائدى پیدا نمى شد به خصوص.

و لما طُلب من الشيخ القيام بعملية الجمع بين تلك الأخبار.»

این بیان اول.

بیان دوم از این واقعه همین که آمدند درخواست کردند. آن مصلحین، آن‌هایی که این مشكله را می‌دیدند و برای راه حلش دنبال می‌کردند که راه حلی برای آن پیدا بشود می‌آیند از شیخ طوسی می‌خواهد که شما بیا حل یکن. خب اگر این یک امر واضحی بود، یک امر عرفی بود مشكله‌ای نبود دیگر حالا از ایشان بخواهند بیا کتاب بنویس و کذا و فلان و این‌ها. این هم پس قرینه و شاهد چهارم.

شاهد پنجم:

خیلی خب شاهد پنجم باشد برای فردا.

و صلى الله على محمد و آل محمد.

[1]. الخلاف، ج 1، ص: 453

[2]. من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص: 250 - 251

[3]. تهذيب الأحكام، ج 1، ص: 2 - 3

[4]. تهذيب الأحكام، ج 1، ص: 2